

باکاوشگران تاریخ و دانشوران معرفت اصلاح طلبان یا تسلیم طلبان!

این روزها برخی از مخاطبان فصلنامه ۱۵ خرداد و کاوشگرانی که سایت بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی را پی می‌گیرند در ملاقات‌ها و یا از طریق تلفن می‌پرسند که چرا دکتر سید حمید روحانی در نوشته‌های خود «اصلاح طلبان» را «تسلیم طلبان» می‌خوانند؟ با آنکه برخی از این گروه مورد تأیید حضرت امام رحمت‌الله علیه بوده‌اند و بسیاری از آنها در دفتر و مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام حضور داشته و دارند.

ما دیدگاه جناب آقای روحانی را عیناً در اینجا می‌آوریم و امیدوارم برای کسانی که این سؤال را دارند جوابی قاطع و قانع کننده باشد:

با سپاس و تقدیر و تشکر از عزیزی که این پرسش را مطرح کرده‌اند باید عرض کنم که اولاً ما هنوز معنای اصول‌گرا و اصلاح طلب را به درستی در نیافتیم و تفاوت آن دو را به درستی نتوانستیم به دست آوریم تا آنجا که بررسی کرده‌ایم این واژه‌ها به دوران پس از رنسانس در اروپا و انقلاب کبیر فرانسه برمی‌گردد که به کسانی که به اندیشه‌های قرون وسطایی پایبند بودند و نسبت به اندیشه‌های خرافی و خشک دینی، تعصب ویژه‌ای داشتند، بنیادگرا و اصول‌گرا می‌گفتند و آن کسانی را که هوادار جدایی دین از سیاست و





کنار زدن دین و کلیسا از صحنه قدرت و حکومت بودند، اصلاح طلب می خواندند. اکنون این دو اصطلاح سیاسی به کسانی که نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی را پذیرا هستند و بر پایه این اصول حرکت می کنند چه مناسبتی می تواند داشته باشد و چه ارتباطی می یابد، برای ما روشن نیست.

اما اینکه چرا ما به کسانی که «اصلاح طلب» خوانده می شوند «تسلیم طلب» می گوئیم، برای این است که در بررسی روی گفتار و نوشتار و عملکرد این طیف دریافته ایم که بزرگ ترین خواست، درخواست، آرزو و آرمان آنان کنار آمدن با امریکا، دوری گزیدن از درگیری با رژیم صهیونیستی، دست کشیدن از پشتیبانی نیروهای انقلابی و آزادی خواهان منطقه، پشت کردن به آرمان فلسطین و سازش و کرنش در برابر دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی و در یک کلام ارتداد به اسلام ناب محمدی (ص) و ایمان به لیبرالیسم است.

اسلام راستین اجازه نمی دهد که زورمداران کفرپیشه بر مسلمان ها سلطه داشته باشند: «لن يجعل الله الكافرين على المؤمنين سبيلا» اما این گروه با کمال صراحت خواهان سلطه امریکا بر ملت ایرانند که به آن خواهیم پرداخت.

اسلام محمدی اعلام می دارد کسانی که مورد ظلم قرار گرفته اند می توانند علیه ظالم صدا به ناسزاگویی بلند کنند و از ظالم استنکار کنند: «لا يحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم»^۱ لیکن این گروهک از زبان رئیس خود می گوید «مرگ بر امریکانگویی، من از مرگ خوشم نمی آید»^۲ و یکی از افراد منتخب این گروه نیز اخیراً استنکار از امریکارا فحش خواند و اعلام کرد که من با فحش دادن حتی به دشمن مخالفم!

اسلام می گوید چرا نشسته اید؟ چرا با تجاوز کاران پیکار نمی کنید مگر نمی بینید توده های مستضعف استمداد می کنند و کمک می خواهند: «و مالکم لاتقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک ولیاً واجعل لنا من لدنک نصیرا»^۳
 پیامبر عظیم الشان اسلام نیز اعلام می دارد کسی که فریاد انسانی را بشنود و به یاری او نشتابد اصولاً مسلمان نیست: «من سمع رجلاً ینادی یاللمسلمین فلم یجبه فلیس

۱. قرآن کریم، سوره ۴، آیه ۱۴۰.

۲. همان، آیه ۱۴۸.

۳. برگرفته از متن سخنرانی سید محمد خاتمی در سال ۱۳۸۸، در میان اعضای انجمن اسلامی دانشکده علوم پزشکی دانشگاه تهران.

۴. قرآن کریم، سوره ۴، آیه ۷۸.

بمسلم» اما این پیروان اسلام امریکایی با تمسک به آیه شیطانی «چراغی که در خانه رواست در مسجد حرام است»!! می گویند مسئله فلسطین، حزب الله لبنان و دیگر مستضعفان منطقه و جهان به ما مربوط نیست!!

ما اگر بخواهیم مخالف خواهی این گروه را با احکام قرآن و مبانی اسلام ناب محمدی (ص) یک به یک شماره کنیم «مثنوی هفتادمن کاغذ شود» از این رو، ناگزیریم به همین اندازه بسنده کنیم و بگذریم، باشد که روزی کتابی حجیم در مورد مخالفت این گروه با قرآن و پرچمدار عزیز آن: امام خمینی (ص) تدوین شود و در دسترس عموم قرار بگیرد تا سرشت ریاکارانه و منافقانه آنان برای ملت قهرمان پرور ایران به درستی آشکار گردد. ما برای روشن شدن این نکته که هدف اصلی و ریشه‌ای طیف به اصطلاح «اصلاح طلب» تسلیم شدن در برابر استکبار جهانی و در رأس آن شیطان بزرگ و رژیم صهیونیستی است گوشه‌هایی از موضع گیری‌ها و دیدگاه‌های برخی از اعضا و هواداران این طیف را در پی می آوریم تا این واقعیت به درستی روشن شود که این زمره مرموز زیر نام زیبای «اصلاح طلب» چه اغراض و امیال شوم شیطانی و ذلت باری را دنبال می کنند و ملت سربلند و قهرمان پرور ایران را که امروز برای آزادی خواهان و ستمدیدگان جهان الگو و «مقتدا» است، می خواهند به چه گندابی بکشانند، به نام اصلاحات، دروازه کشور را به روی دشمنان اسلام باز کنند و فزون خواهان غارتگر و تجاوز کار را بر جان و مال و ناموس این ملت چیره سازند و آزادی و استقلال و عظمت ایران و ایرانی را بر باد دهند و هیچی و پوچی و بی هویتی و کاسه لپسی را برای ملت ایران به ارمغان آورند که امیدواریم این آرزوی ننگ بار خود را به گور ببرند.

ما در این جا از آوردن دیدگاه فضااحت بار یکی از اعضای این گروه به نام شیخ عبدالله نوری که در راه برقراری ارتباط با امریکا و به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی چگونه داد سخن می دهد، برای دوری گزینی از به درازا کشیده شدن این پاسخنامه خودداری می کنیم و خوانندگان را به شماره ۲۲ و ۲۳ این فصلنامه ارجاع می دهیم تا ببینند که نامبرده با چه شور و حرارتی می خواهد این دروغ را استوار سازد که اگر ملت ایران امریکا را نداشته باشد هیچ چیز ندارد!! ما در این پاسخنامه بخش هایی از یک مقاله مشعشعانه یکی از طیف تسلیم طلبان را که در ماهنامه آفتاب به چاپ رسیده است در پی می آوریم باشد که خوانندگان عزیز ما دریابند که برخی از اعضا و هواداران این جمعیت به اصطلاح اصلاح طلب چگونه از انسانیت انسان تهی شده و شرافت و





غیرت و مردانگی را در راه امریکا سودا کرده‌اند. در مقاله یاد شده که به قلم آقای مرتضی مردی‌ها است چنین آمده است:

... بحث را از استعمار شروع می‌کنیم... استعمار را همواره سراسر خسارت‌آمیز و زیانبار جلوه داد در حالی که دست کم در دوران ما جای این هست که در خود این ایده به ظاهر بدیهی تردید کرد... استعمار در کنار بعضی عیوب فوایدی هم همراه خود داشت که در کشورهایی که شانس این را داشتند که در یک دوره مستعمره شوند این فواید به آنها رسید است... یکی از آنها زبان و فرهنگ است، کشورهای استعماری که کشورهای بزرگ جهان بودند زبان آنها الان زبان مسلط دنیا است و مسلط بودن آن، ابزارمند بودن به آن، میزان معتنا بهی توانایی و راحتی ایجاد می‌کند... در کشورهایی که تحت سلطه استعماری قرار می‌گرفتند در اثر اتصال با افرادی که از جوامع دیگر می‌آمدند همین تضاد فکری و فرهنگی... زمینه‌ای فراهم کرد که... مردم کشور مستعمره زودتر از داخل فضای بسته از یک رحم تاریک بیرون بیایند و یک نوع تولد تاریخی داشته باشند...

ایران به عنوان کشوری که استعمار نشده بود، به همین دلیل و البته به دلایل متعدد دیگر... یک نوع بیگانه‌ترسی و یک نوع بیگانه‌گریزی در آن وجود داشت و دامن امریکارا گرفت... به نظر من رابطه امریکا با ایران مطلقاً به گونه‌ای نبوده است که چنین خصومتی را توجیه کند... امریکایی‌ها در ایران قبل از انقلاب چه کردند که مستوجب این همه قهر و غضب باشند...

اگر بخواهیم در مسائل سیاسی بین‌المللی، روابط گذشته را پیش بکشیم با هیچ کشوری نمی‌توانیم ارتباط داشته باشیم. از یک زمانی باید آن پرونده را مختومه اعلام کرد. اگر ما از تجاوز افغان‌ها، روس‌ها و عرب‌ها به ایران، به این راحتی چشم‌پوشی کرده‌ایم چگونه پس از پنجاه سال هنوز می‌خواهیم آینده کشور را به بهانه یک کودتای کم‌اهمیت (۲۸ مرداد ۳۲) که نقش امریکا هم در آن، کم‌اهمیت است، در معرض خطر قرار دهیم؟... باعث تأسف است که بگوییم این اوباش ایرانی بودند که به زنان امریکایی تجاوز کردند نه بعکس. عناصر خودی و ایرانی بودند که در مواردی دخترها و زنان امریکایی را در ایران می‌دزدیدند و به آنها تجاوز می‌کردند در حالی که عکس این را بسیار تبلیغ کرده‌اند. فیلم‌ها و رادیو و تلویزیون ما صحنه تجاوز جنسی از سوی یک مرد انگلیسی به زن ایرانی را تصویر می‌کنند در حالی که این نیز دروغ بود و مهم‌تر از دروغ بودن، یک القای غیرمستقیم است که گویی چنین کاری را هموطنان ما انجام نمی‌دهند یا اگر بدهند مباح است.

من در شهری مثل اصفهان بودم که تعداد زیادی امریکایی در آن - قبل از انقلاب - زندگی می کردند و ما از آنها لبخند و مهربانی و کلاس و برخورد مناسب می دیدیم و از نوع سلوک آنان، آداب اجتماعی یاد می گرفتیم؛ نوع رفتار، نوع گفتار، احترام به بچه ها و نزاکت می آموختیم ولی متقابلاً اراذل و اوباش جامعه ما که کم هم نبودند، زندگی در ایران را برای آنها دشوار کرده بودند و اموالشان را می دزدیدند و زنان شان را تیز نگاه می کردند و بچه های شان را اذیت می کردند. با چه استدلالی ما می توانیم این واقعیت را وارونه جلوه دهیم و چنین خصومتی را از جانب خود توجیه کنیم؟ اگر بحث بر سر چیزی مثل شراب است این ایرانی ها بودند که سیاه مسست می کردند و در آن انواع فحاشی ها اتفاق می افتاد. اگر بحث بر سر سکس بود، فاحشه خانه های ما را نه امریکایی ها درست کردند و نه مشتری آن بودند و همه این قضایا بعکس بود و این آنها بودند که برای تمام شدن دوره مأموریت شان در ایران، اوباش ایرانی را در محلات سنتی و عقب افتاده ما تحمل می کردند. حق توحش هم اگر وجود داشته چیزی مثل حق بدی آب و هواست، گیرم آب و هوای فرهنگی و اجتماعی. متأسفانه ترکیبی از بیگانه گریزی، وطن پرستی و کفرستیزی آغشته به چاشنی روشنفکری رمانتیک و احساساتی و سیاسی گری حرفه ای باعث شد که ما یادمان برود همین مردم ما تا سه دهه پیش، شاید نیمی از تصادفات رانندگی به برخورد فیزیکی و چاقو کشی منجر می شد و در میان چنین مردمی، زندگی برای یک آدم فرهیخته - امریکایی و انگلیسی؟! - واقعاً دشواری های زیادی داشت.

حضور امریکاییان در ایران به مراتب می توانست به فرهنگ ما کمک کند تا اینکه لطمه بزند. ممکن است گفته شود بحث بر سر مستشاران امریکایی است که استقلال ما را خدشه دار می کردند اما آیا واقعاً این طور بوده است؟ هر کشور عقب افتاده ای به مستشار نیاز دارد. مگر خودباوری ما پس از انقلاب چقدر جای مستشاران را پر کرد؟ فارغ از جیغ و داد، چه کاری را به تنهایی از پیش می بریم؟ وقت آن است که در چیزهایی که کاملاً بدیهی به نظر می رسد تجدید نظر کنیم. هزاران امریکایی در ایران، کار می کردند و این به نفع ما بود. هر جا گل هست خار هم هست. امریکایی ها را بیرون ریختیم با این تفکر که خارها را وجین کردیم ولی اگر قضیه عکس این نبوده باشد، کار ما هم درست نبوده است. هیچ برگه ای قبل از انقلاب وجود ندارد که آشتی ناپذیری با امریکا را توجیه کند. فقط یک رد پا در مورد دولت امریکا وجود دارد که هنوز هم ما آن را مطرح می کنیم: کودتای ۲۸ مرداد ۳۲.

امریکا در سال ۳۲ منابع ما را غارت نکرد، کشور را بمباران نکرد، یک تکه از کشور را



جدا نکرد، فقط دولت مصدق را سرنگون کرد... مصدق با استقلال طلبی افراطی و عدم درک مصلحت گرایانه امور کشور را به سمت فلج کامل سوق داد. ملی کردن نفت، کار غیر واقع بینانه‌ای بود و فقط به درد قهرمان بازی می‌خورد. انگلیسی‌ها که با رزم‌آرا به توافق رسیده بودند و این گام بزرگی بود، مصدق باید آن را می‌پذیرفت ولی ندای استقلال سرداد و شد آنچه شد. نقش امریکا و سازمان سیا هم در کودتای ۲۸ مرداد، صرفاً در حد یک هماهنگی و تشویق و خرج مبلغی بود... آیا نشان دادن امریکا در ردیف متهم شماره یک، از بیماری بومی «خودی، خوب است و لو بد کند» بیشتر مایه گرفته است و یا از بیماری وارداتی شوروی؟!

اما بپردازیم به امریکای پس از انقلاب که ما سفارت امریکا را لانه جاسوسی نامیدیم. خوب در کجای تاریخ و جغرافیای جهان، سفارتخانه‌ها جاسوسی نمی‌کردند؟ در ورای وظایف اخلاق اداری، پس سفارتخانه اصلاً برای چه درست می‌شود؟ اینکه این کار اخلاقاً بد یا خوب است معنای چندانی ندارد.

نیکسون می‌گوید: رژیم بنیادگرای افراطی ایران که سفارتخانه‌هایش مرکز هماهنگی گروه‌های تروریست است در بیش از چهارصد حادثه تروریستی در چهار گوشه جهان، دست داشته است. بنابراین این کشف شگرفی که ما کردیم و چندین جلد کتاب هم از آن در سراسر دنیا منتشر کردیم - اسناد لانه جاسوسی - مسخره بود و از حیث جاسوسی، چیز چندانی از آنها بیرون نیامد... و نشان داد که امریکایی‌ها بیشتر از آنچه فکر می‌کردیم نجیب بوده‌اند. سفارتخانه اصلاً مکان جاسوسی است. اسناد سفارت امریکا نشان داد که اعمال نفوذ سیاسی و جاسوسی امریکا هم در خور شأن و فرهنگ و تمدن اوست.

در سطح جهان، دو خاطره تلخ از امریکا در ذهن دنیا وجود دارد که عامل محکومیت امریکا تلقی می‌شود؛ یکی جنگ اتمی علیه ژاپن و دیگری اشغال نظامی ویتنام است... از ژاپن شروع می‌کنیم. از ژاپن، چهره یک مملکت مورد تهاجم و یک ملت مظلوم ساختن و برای آنها اشک ریختن بیشتر یک کم‌دی است تا تراژدی. ژاپن کشوری است فوق‌العاده توسعه طلب، تجاوزگر و برای صلح جهانی، خطرناک بود. البته ممکن است کسی بگوید مردم ژاپن چه گناهی کرده بودند؟ این اتفاقی طبیعی است که از آن نمی‌توان حذر کرد و استدلال رئیس‌جمهور امریکا در کشتن وسیع مردم غیرنظامی ژاپن هم همین بود که ما صد هزار نفر را با یک بمب کشتیم و جنگ را تمام کردیم و این به نفع صلح بود... استدلال رئیس‌جمهور امریکا قابل دقت است. بنابراین از آن واقعه تلخ، هر انسانی می‌تواند متأثر شوند... ولی این تصور که از هیروشیما و ناگازاکی ایجاد شد و ما هم چون دیررسیدگان

عجول با تمام توان در آتش آن دمیدیم و امریکا را به عنوان دژخیم سنگدلی معرفی کردیم که با خونسردی و با فشار یک دکمه، صدهزار کودک و زن و پیر و جوان بی گناه را در آتش سوزاند تا به برتری خویش مفتخر باشد، این جای بازنگری مجدد دارد.

در مورد ویتنام هم از منظر امنیت جهانی و صلح و منافع بخش عمده‌ای از کشورهای جهان یعنی غرب سرمایه‌داری به جنگ ویتنام نگاه کنیم تا چه بسا به جز ملت مظلوم و مفلوک ویتنام روی دیگر این سکه را هم بتوانیم ببینیم... از این منظر، ایدئولوژی‌ای که در پی آن بود که نظام سرمایه‌داری و فرهنگ و تمدن بزرگ‌ترین کشورهای جهان را ریشه‌کن کند، از منظر سیاست که هنر توسعه «قدرت» است، و حتی از نظر حقوق بین‌الملل، نه تنها طبیعی است بلکه مجوز هم می‌توان برای آن تصور کرد که کشورهای کاپیتالیستی غرب، قبل از اینکه خطر کمونیسم به لندن و واشنگتن و نیویورک برسد، هر جایی که بتوانند از آن پیشگیری کنند و با آن وارد جنگ شوند. حال اگر هوشی مینه رهبر انقلابیون ویتنام - زیرکی می‌کند و آتش حس وطن پرستی مردم ویتنام را دامن می‌زند و دفاع غرب از نظم دموکراتیک و نظام سرمایه‌داری را به عنوان تجاوز یک امپریالیزم علیه یک ملت مظلوم، جلوه می‌دهد و مردم هم باور می‌کنند و علیه امریکا شروع به جنگیدن می‌کنند، بحث دیگری است. لحظه‌ای ببندیشیم و انصاف بدهیم آیا به راستی خطر کمونیسم، یک بهانه بود و خطر امپریالیسم، یک واقعیت؟! بیشتر، عکس این درست است... نظام سرمایه‌داری کشورهای غربی کاملاً محق بودند که بترسند و مقابله کنند. دشمن نباید به سراپرده آنان می‌رسید تا جنگ واجب شود، هر چه دورتر از مرز بهتر. درگیری‌های امریکا در انظار عالم، بیشتر تصادفی بوده است تا از روی عمد. رونالد استیل هم در کتاب «صلح/امریکایی» می‌گوید: «ما قصد اشغال کره جنوبی، ممانعت از برگشت چین به تایوان، جنگیدن در هند و چین و باقی ماندن در اروپای غربی را نداشتیم ولی شد»... بنابراین چرا نباید متقاعد شد که امریکا در ژاپن و ویتنام از منافع خودش در مقابل کمونیسم و فاشیسم، دفاع کرد.

امریکایی‌ها در استراتژی خود دایر بر جنگیدن با دشمن قبل از اینکه به مرزها برسد، حق داشتند و بهترین دلیل آن هم ۱۱ سپتامبر است. اگر امریکایی‌ها پنجاه سال پیش به افغانستان، حمله کرده بودند و در توجیه آن گفته بودند که منافع ما را تهدید می‌کند، از منظر استراتژیک سیاست، کار عاقلانه‌ای کرده بود اما البته یک جنجال جهانی علیه آن راه می‌افتاد که اینک الان هم متأسفانه با مایه‌ای از جهل و تجاهل یا بی‌شرمی، به صورتی به راه افتاده است و حتی پس از ۱۱ سپتامبر هم کسانی مدعی شده‌اند که امریکا





حق نداشته به عراق و افغانستان حمله کند.

الان در جامعه ما چه نگاهی به امریکا مطرح می‌شود، امریکا را به عنوان قدرت زورگویی که برای منافع خودش این طرف و آن طرف تلاش می‌کند و بعضی ملت‌های دیگر متضرر می‌شوند، مطرح می‌کنند... گیرم که امریکا منافع خود را دنبال می‌کرده است اصلاً کدام دولت، منافع خود را دنبال نمی‌کند؟ ما می‌توانیم از پدر و مادر گرفته تا معلم و فروشنده، همگی را ناسپاسی کنیم به این بهانه که در پی منافع خودشان هستند. بله در پی منافع خود هستند ولی نه آیا که از آن منفعت‌طلبی آنان، منافی هم به دیگران می‌رسد؟ پس چه جای خاک در چشم مروت پاشیدن است؟!

در رقابت قدرتی که در می‌گیرد کاملاً طبیعی است که قدرت‌های برتر، اعمال نفوذ بیشتری کنند. ولی اولاً کجای این عیب دارد؟ و ثانیاً کجای آن را می‌توان تغییر داد؟ هیتلر هم در کتابش نوشت: طبیعت، مرزهای سیاسی نمی‌شناسد و در این جهان، هر کس زور داشته، مرزهای خود را وسیع‌تر کرده است و هر کس قوی‌تر است، همه جهان، مال اوست. خطای هیتلر هم در فهم این حقیقت نبود.

در حال حاضر، قدرت، اصل تنظیم‌کننده روابط بین‌الملل است و با حمله‌های انتحاری و با تهدید و توهین به قدرتمندان نمی‌توان آن را تغییر داد. نمی‌توانیم از امریکایی‌ها و... بخواهیم که از قدرت خود صرف‌نظر کنند و نمی‌توان به آنان گفت که در عرصه بین‌الملل، شما یک رأی دارید و ما هم یک رأی داریم. در دنیای ما این پذیرفته نیست. حتی در جوامع مدرن دمکراتیک هم «طبقات» وجود دارند و... برانداختن آن به شهادت قرن‌ها تلاش نافرجام، ممکن نیست حتی اگر مطلوب باشد. تفکرهای ایدئولوژیک همه به همین دلیل شکست می‌خورند.

تنها اعتراضی که می‌شود این است که قدرت بیشتر امریکا و غرب محصول غارت بیشتر امکانات سایر ملت‌ها است. این هم به نظر من قابل دفاع نیست. مگر چه میزانی از قدرتی که امریکا دارد از کشورهای دیگر غارت کرده است؟!... قسمت اعظم آنچه را عوام و بعضی روشنفکران جهان سوم، غارت می‌نامند، هیچ نیست جز ناتوانی سایر کشورها و منطق بازار...^۱

آنچه در بالا آورده شد خلاصه‌ای از مقاله‌ای است که در ماهنامه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی *آفتاب* به مدیر مسئولی عیسی سحرخیز در سال ۱۳۸۱ به چاپ

۱. ماهنامه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی *آفتاب* - صاحب امتیاز و مدیر مسئول: عیسی سحرخیز - شماره ۲۳ - اسفند ۱۳۸۱.

رسید. نویسنده مقاله با این دفاع جانانه از امریکا و جنایت‌های بیشمار آن در دنیا به گمان خویش آینده خود را تأمین کرد و آن روز که از دانشگاه علامه طباطبایی بیرون رانده شد، بی‌درنگ به سوی قبله آمال خود شتافت و به امریکا گریخت و اکنون در آن کشور نشسته و نان این نوشته خود را می‌خورد.

چه بسا برای خواننده، این پرسش مطرح شود که موضع‌گیری یک شخص را نباید و نشاید به پای همه نوشت. دیدگاه‌ها و نظریه‌پردازی‌های این شخص و نیز شیخ‌عبدالله‌نوری و برخی دیگر از این دست اشخاص را نباید به همه اصلاح‌طلبان نسبت داد. باید در پاسخ این شبهه چند نکته را یادآوری کرد:

۱. آنگاه که عضوی از یک طیف همفکر موضعی می‌گیرد و دیدگاهی را اعلام می‌کند بی‌تردید به پای همه افراد وابسته به آن طیف نوشته می‌شود، مگر آنکه از سوی دیگر افراد وابسته، آن نظریه رد شود و رسماً اعلام شود که آن نظریه مورد تأیید جمع نیست، حتی اگر یک نظریه از سوی افرادی جز اعضای گروه مطرح شود که با سیاست کلی آن طیف و جریان همخوانی نداشته باشد، بی‌درنگ از سوی گروه مورد نکوهش قرار می‌گیرد و محکوم می‌شود. نگارنده به یاد دارد آن روز که رجایی خراسانی در مجلس شورای اسلامی سخنی درباره مذاکره با امریکا مطرح کرد بی‌درنگ «مجمع روحانیان مبارز» که هنوز به انحراف کشیده نشده بود، طی اطلاعیه‌ای آن را محکوم کرد، با اینکه آقای رجایی نه عضو مجمع بود و نه نسبت به این گروه سمپاتی داشت.

۲. مقاله امریکایی پسند در یک نشریه‌ای به چاپ رسیده که صاحب امتیاز و مدیر مسئول و نیز هیئت تحریریه آن همگی از طیف اصلاح‌طلبان شمرده می‌شوند و این‌گونه نیست که مقاله یاد شده به صورت مستقل به عنوان یک اعلامیه چاپ و پخش شده باشد و اگر با سیاست کلی دست‌اندرکاران آن ماهنامه مغایرت داشت اولاً هیچگاه آن را چاپ نمی‌کردند، ثانیاً از کنار آن بدون رد و نقد نمی‌گذشتند. چگونه قابل توجیه است که «مجمع روحانیان مبارز» در برابر یک سخن ناروای رجایی خراسانی آن‌گونه آشفته می‌شود و واکنش تندی از خود نشان می‌دهد لیکن در برابر دفاعیه بی‌شرمانه یک عنصر به اصطلاح «اصلاح‌طلب» از امریکا در یک نشریه «اصلاح‌طلب» دم فرو می‌بندد و از کنار آن بی‌سروصدا و بی‌تفاوت می‌گذرد؟! راستی اگر این روش و رفتار تسلیم‌طلبی نیست پس چیست؟

۳. شیخ‌عبدالله‌نوری پس از آن دفاعیه امریکا پسند و ضد خط امام و انقلاب نه تنها مورد نقد و نظر همراهان قرار نگرفت بلکه در جمع طیف تسلیم‌طلبان ارتقا گرفت و





اکنون نیز در زمره رهبران آن گروه به شمار می‌آید. با اینکه او در این دفاعیه خود، امام و شادروان حاج سید احمد آقا را ناجوانمردانه زیر سؤال برد و نسبت‌های ناروا به آنان داد با وجود این از جایگاه او در دفتر امام کاسته نشد، چنانکه شیخ حسین علی منتظری و باند مهدی هاشمی نیز در دفتر امام از جایگاه والایی برخوردار بودند و این باند حتی به آقای حمید انصاری اجازه نداد نقدی را که بر خاطرات منسوب به آقای منتظری نگاشته بود، منتشر سازد! و مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام که داعیه دفاع از امام و اندیشه‌های ایشان را دارد در برابر آن همه اتهام و افترا و نسبت‌های دروغ به ساحت امام که در خاطرات منسوب به آقای منتظری آمده را نادیده گرفت و از کنار آن بی‌تفاوت گذشت. اما در مورد این سؤال که برخی از گروه‌های به اصطلاح «اصلاح طلب» مورد حمایت حضرت امام بودند باید عرض کنم حمایت امام از آنان در آن دورانی بود که این جمعیت موضع انقلابی و ضد امریکایی داشتند و خود را از پیروان اصل ولایت فقیه می‌دانستند و هنوز به سراشیبی سازش و کرنش در نعلطیده و سیاست‌بازی و نان به نرخ روز خوردن و تسلیم‌طلبی پیشه نکرده بودند.

نکته در خور توجهی که در پایان این پاسخنامه اشاره به آن بایسته است اینکه طیف «اصلاح طلب» اگر به راستی «تسلیم طلب» نیستند باید دید چرا رژیم صهیونیستی و شخص نتانیاهو آنان را سرمایه‌های خود در ایران می‌خواند و او باما حمایت از آنان را «تکلیف» خود می‌داند؟ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.